

با مظلومیت ادبیات کودک در نظام آموزشی آیا طرح کتابخوانی موفق می‌شود؟

ونوجوان، ۲ واحد درس عمومی ادبیات کودک و نوجوان برای دانشجویان تربیت معلم در مقطع فوق دیپلم رشته‌های مختلف گنجانده شده است؛ که البته این دو واحد کافی نیست. در چنین شرایطی، پیشنهاد من در مورد ارائه پایان نامه کارشناسی ارشد، در زمینه ادبیات کودک، به ویژه شعر کودک، با نگاه استهزاء آمیز و ریشخند دوستان که برخی از آنها دبیران ادبیات بودند، مواجه شد. چون معتقد بودند که ادبیات کودک در جامعه ماجایگاهی ندارد که کسی بخواهد این جایگاه را بررسی کند. متأسفانه بسیاری از افرادی که حتی در حوزه ادبیات بزرگسال هم قلم می‌زنند و توانا هم هستند، به ادبیات کودک آنگونه که باید و شاید توجه ندارند. در حالی که اگر ادبیات کودک و نوجوان را با نگاهی ژرف بررسی کنیم، می‌بینیم که پیشینه آن به سال‌ها قبل برمی‌گردد. نخستین شعر برای کودکان، لالایی و نخستین شاعر، مادر است. به این ترتیب متوجه می‌شویم که ادبیات کودک، ما در ادبیات بزرگسال است اما به آن بها داده نشده است. یعنی ما اگر به شاهنامه فردوسی و مخزن الاسرار نظامی نگاهی بیندازیم، متوجه اشارات آنان به کودکان می‌شویم. چنانکه مولوی می‌گوید:

چون که با کودک سر و کارت فتاد

هم زبان کودکی باید گشاد
با تمام اینها، هیچ یک از بزرگان ادبیات ما آن گونه که لازم بود، به ادبیات کودک توجه نکردند.

فکر می‌کنید چرا ادبیات کودک و نوجوان ما با توجه به نمودی که در لالایی‌ها و تاثیر تربیتی که به دنبال دارد، نتوانسته از نظر تاریخی همگام با ادبیات بزرگسالان پیش‌آید و از رشد کمی و کیفی مناسبی برخوردار باشد؟

- شاید نگاه ما در زمینه ادبیات کودک، نسبت به اورپائیان، نگاه متفاوتی باشد. ما در غرب می‌بینیم افرادی مثل «آندرسن» برای ادبیات این گروه مایه می‌گذارند، وقت صرف می‌کنند تا مخاطب، نیاز و خواسته‌های او را بشناسد و در نهایت، غربی‌ها کسی مثل او را پدر ادبیات کودک و نوجوان معرفی می‌کنند.

اما در ایران این ادبیات به نوعی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. ما تنها در اواخر دوره مشروطیت می‌بینیم که «ایرج میرزا» سعی می‌کند برای کودکان اشعاری بسراید. و این کار را انجام می‌دهد. اما زبان و نگاه اوزبان و نگاه بزرگسالانه است.

به این ترتیب، ادبیات کودک و نوجوان ما به طور رسمی تنها از سال ۱۳۰۰ به بعد شکل می‌گیرد؛ ادبیاتی که هم دید و هم زبان کودکانه دارد.

در زمینه قصه و شعر کودک «نیما» پدر شعر امروز در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۸ کارهایی انجام می‌دهد و در این سال‌ها دو قطعه شعر برای کودکان سروده و قصه‌هایی نیز برای کودکان نوشته است.

یا مرحوم ثمین باغچه‌بان که در سال ۱۳۰۰ مدرسه خود را در تبریز بنیان گذاری می‌کند، نگاهی به ادبیات کودک نیز دارد. البته از نظر هنری این ادبیات با ادبیات کودک اروپاییان متفاوت است؛ یعنی ادبیات کودک ما که از سال ۱۳۰۰ شروع شده، رشد قوی نداشته است.

فکر می‌کنید علت این مساله چیست؟ آیا شما هم مثل عده‌ای، ضعف در ادبیات، به ویژه ادبیات کودکان را ناشی از گذر سریع از فرهنگ مكتوب به فرهنگ شفاهی می‌دانید؟ کاری که رسانه‌های صوتی و تصویری با ورود خود



گفتگو با «منوچهر علی پور» کارشناس ادبیات کودکان در آموزش و پرورش

● مهناز باقری

ظاهراً شما از جمله افرادی هستید که معتقدند ادبیات کودکان و نوجوانان در حوزه آموزش و پرورش مهجور مانده است. علت این امر چیست؟

- به نظر من عده‌ای از کسانی که در حوزه ادبیات کودک و نوجوان کار می‌کنند، اصلاً آموزش و پرورش نیستند. آموزش و پرورش هم آن طوری که باید و شاید به این مقوله توجه ندارد. باید ببینیم امروزه جایگاه ادبیات کودک و نوجوان در آموزش و پرورش کجاست؟ اگر به کتابهای درسی دوره راهنمایی و دبیرستان نگاه کنیم، در سال‌های گذشته، هیچ نامی از ادبیات کودک و نوجوان در آموزش و پرورش نبوده است. به جز امسال که در کتب پیش دانشگاهی، اشاره کوتاهی - حدود ۲ یا ۳ صفحه - به ادبیات کودک شده است. متأسفانه، سال‌های قبل در تربیت معلم هم ادبیات کودک و نوجوان تدریس نمی‌شد. خوشبختانه اخیراً با پیگیری برخی از افراد دلسوز و توانا در حوزه ادبیات کودک

مقدمه:

«منوچهر علی پور» فلغ التحصیل رشته ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی ارشد و دبیر ادبیات فارسی است. کتبهایی «آشنایی با ادبیات کودکان» «هر ترازوی آینه‌گون» و «پژوهشی در شعر کودک» از جمله آثار او در حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان است.

شاید چون دیده‌اند که دیگران توجه زیادی به ادبیات کودک نمی‌کنند، برای کودکان و هم سن و سال‌های خود کاری نمی‌کنند.

در کتاب‌های درسی دوره راهنمایی و نظری، هیچ نامی از ادبیات کودک و نوجوان برده نشده است.

به نظر من باید دست دانش‌آموز را در این زمینه باز گذاشت یعنی نه به اوبگووییم خلاصه نویسی کن و نه او را از این کار منع کنیم.

باید واحد کتابخوانی به گونه‌ای اعمال شود که سیستم باز را تداعی کند. یعنی دانش‌آموز انتخابگر باشد و معلم تنها نقش هادی و راهنما را ایفا کند تا رغبت و علاقه در بچه‌ها ایجاد شود.

در کشورهای توسعه نیافته گردند؟

- اینکه فرهنگ مکتوب در جامعه ما خوب جانپفاده است، من خیلی معتقد به آن نیستم. چون ما در ادبیات کلاسیک بزرگسال، کارهای شاخص و خوبی داریم. مثلا دیوان حافظ یا شاهنامه فردوسی، ادبیات مکتوب هستند و بر تارک ادبیات جهان خوش می‌درخشند. بسیاری از ادیبان ما مثل حافظ، خیام، فردوسی و... به شدت مورد توجه غرب هستند.

من فکر می‌کنم مشکل عمده ما در زمینه ادبیات کودک و نوجوان، از آنجا نشأت می‌گیرد که ما، در این عرصه تئورسین‌های قوی نداشته‌ایم.

نخستین شعر برای کودکان، لالایی و نخستین شاعر، مادر است. به این ترتیب متوجه می‌شویم که ادبیات کودک، مادر ادبیات بزرگسال است اما به آن بها داده نشده است. از طرفی، جو حاکم در زمان گذشته، به گونه‌ای بود که به آثار بزرگسالان بیشتر از کودکان بهاداده می‌شد و همین مساله باعث می‌شد که نویسنده، روبه سوی مخاطبان بزرگسال کند.

باید قربانی می‌دادیم. باید چند نفر می‌آمدند فدا

می‌شدند تا ادبیات کودکان شکل گیرد.

چنانکه در دوره آغازین و خردگرایی ابوحنیفه سعدی یا حنظله بادغیسی را داشته‌ایم که شعر می‌گفتند اما اینها شعر موفق نمی‌گفتند. بعد از اینها کسایی مروزی یا شهید بلخی، عطار، خیام و... شعر گفتند و هرچه جلوتر آمدیم، شعرهای بهتری سروده شد.

اما در حوزه ادبیات کودک ما این قداپیان را نداشتیم؛ یعنی دیر شروع کردیم.

اگر به سالهای آغازین ادبیات کودک در کشور خودمان برگردیم، یعنی ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، می‌بینیم که در فاصله این سال‌ها اشعار خوبی از نظر ساختاری نداشته‌ایم. اما هر چه زمان می‌گذرد، تجربه بیشتر می‌شود و افراد بیشتری در این عرصه استخوان خوردمی‌کنند.

بنابراین، هم قصه‌ها و هم شعرهای ما موفقتر می‌شود، اما نه آنچنان که باید.

در حال حاضر نزدیک یک قرن از ادبیات کودک و نوجوان ما می‌گذرد. اما هنوز در دانشگاه‌های ما توجهی به آن ندارند. امروزه در میان رشته‌های مختلف دانشگاهی، تنها در رشته کنیاداری چند واحد در مورد اطلاع رسانی در زمینه ادبیات کودک و نوجوان، گنجانده شده است.

در رشته‌های دیگر، همچنان هیچ خبری از ادبیات کودک و نوجوان نیست. حتی در رشته ادبیات فارسی اطلاعاتی که در این زمینه وجود دارد، بسیار قدیمی و کهنه است. دانشجوی ادبیات ما هنوز تقسیم بندی ادبیات کودک را به خوبی نمی‌داند. فرق بین انواع ادبیات منثور را که شامل داستان، افسانه، حکایت است، نمی‌داند یا با تفاوت ۷۷٪، چیستان‌های منظوم، ترانه‌ها و شعر کودک آشنا نیست.

امروزه چه تعداد از جوانان و نوجوانان، افراد شاخص ادبیات کودک کشورمان را می‌شناسند؟ این واقعیتی است که افرادی چون «صبحی» یا «کیانوش» و آثارشان برای نوجوانان ما گمنام‌تر از «برادران گریم» است. اندرسن و قصه‌های اروپا، برای آنان شناخته‌تر از صبحی و امثال اوست. چون تحلیلگران و نظریه‌پردازان در زمینه ادبیات کودک، هیچ تلاشی برای معرفی آنان انجام ندهاند. نقد ادبیات کودک، در جامعه ما، به غایت ضعیف است. یکی از دلایل قوت ادبیات کلاسیک ما، همین مساله است. یعنی در زمان شکل‌گیری ادبیات کودک، منتقدان نیز در محافل ادبی حضور داشتند، اما مابعد از انقلاب چه تعداد منتقد در زمینه شعر کودک داشته‌ایم؟

پس شما ضعفهای عمده ادبیات کودک و نوجوان را نبودن منتقدان قوی و زبده و در چهارچوب آموزش و پرورش، نبودن افراد متخصص و کارشناس می‌دانید؟ همین‌طور است؟

به نظر من زمان آن رسیده است که ما در کتابهای درسی دوره‌های راهنمایی و دبیرستان هم به این نوع ادبیات توجه کنیم. آنهایی که برنامه ریز کتب درسی هستند، می‌توانند برای توجه بیشتر و سنجیده‌تر، از افراد متخصص در زمینه ادبیات کودک دعوت کنند تا به عنوان کارشناسان و نظریه پردازان این عرصه، بخشی از دروس،

به فرض ادبیات فارسی یا متون ادب فارسی یا حتی تاریخ ادبیات فارسی را به این مساله و نویسندگان برجسته ادبیات کودک و نوجوان اختصاص دهند.

اگر بخشی را به ادبیات کودکان در کتب درسی اختصاص دهند، قطعاً کودکان ما توجه بیشتری به آن پیدا می‌کنند. از طرفی، این مساله باعث می‌شود که کودکان یاد بگیرند که خودشان و ادبیات خودشان را باور کنند. چرا اکثر کودکان و نوجوانان شاعر و نویسنده ما در زمینه ادبیات بزرگسال می‌نویسند یا می‌سرایند؟ شاید چون دیده‌اند که دیگران توجه زیادی به ادبیات کودک نمی‌کنند، برای کودکان و هم سن و سال‌های خود کاری نمی‌کنند. حتی شاید پدید آورنده نوجوان چنین آثاری مورد تحقیر و تمسخر قرار گیرد. چون ما عادت کرده‌ایم در همایش‌های ادبی فقط آثار بزرگسالان را بخوانیم و حتی گاهی ممکن است من معلم هم به او بختدم و شاید هم کار او را یک جور کاریجگانه بدانم!

ولی اگر ما ببینیم و در برنامه‌های درسی، جایی هم برای این نوع ادبیات باز کنیم، دانش‌آموزان ما با آگاهی دنبال آن خواهند رفت و در واقع، ادبیات کودکان نه تنها مهجور نمی‌ماند، بلکه سربلند هم خواهد شد و هم معلمان ما نگاهشان نسبت به ادبیات کودکان نگاه دگرگونه‌ای خواهد شد.

با توجه به صحبت‌هایی که شد، به نظر می‌رسد آموزش و پرورش در زمینه ادبیات کودک و نوجوان و تفهیم آن با خلاء بزرگی مواجه است. حال این سوال مطرح می‌شود که آموزش و پرورش با توجه به نقش تعلیم و تربیتی که دارد، برای پر کردن این خلاء چه اقداماتی انجام داده یا قصد دارد، انجام دهد؟

من به عنوان یک مربی احساس می‌کنم که علت عمده عدم موفقیت در مقوله ادبیات کودک و نوجوان، در کم لطفی آموزش و پرورش به آن است.

یعنی در شرایطی که حدود ۱۷ میلیون دانش‌آموز کودک و نوجوان در جامعه خود داریم، آموزش و پرورش ما هنوز به ادبیات این گروه توجه ویژه نکرده است. جادارد آموزش و پرورش دید خود را نسبت به این مقوله وسیعتر کند و از کارشناسان و افراد صاحب نظر، اعم از شاعران و نویسندگان و غیره دعوت کند که کتاب‌گسترده‌ای در این باب به منظور تبیین و تعریف، اهداف، ویژگی‌ها و تاریخچه این نوع ادبیات در ایران و جایگاه آن در حال حاضر در سطح جهان و موقعیت آن در جامعه ما و انواع ادبیات کودک نگاشته شود.

آنچه در پایه پیش دانشگاهی در قالب چند صفحه گنجانده شده است، یک دید گذرا نسبت به این مقوله است، نه یک بحث یا نظر کارشناسی. من فکر می‌کنم اگر در حوزه آموزش و پرورش، همه همت کنند، چه‌آنهایی که توانایی خاصی در زمینه ادبیات کودک و نوجوان دارند و چه برنامه‌ریزان کتب درسی آموزش و پرورش، همه دست به دست هم دهند و با دید و افقی فراتر و بازرتر به این مساله نگاه کنند، تا بتوانیم ادبیات کودک و نوجوان خود را به راحتی گسترش دهیم و در جهان حرفی برای گفتن داشته باشیم.

آیا شما معتقدید که بین پذیرش ادبیات کودک

ونوجوان به صورت یک بخش مجزا و قابل تامل و گسترش فرهنگ مطالعه در جامعه، ارتباط مستقیمی وجود دارد؟ بله، صد در صد. یعنی اگر قرار باشد ما بحث مطالعه، تحقیق و پژوهش را با دانش آموز داشته باشیم ویا این سوال مطرح شود که یکی از راههای گسترش فرهنگ کتابخوانی در بین کودکان و نوجوانان چیست؟ من معتقدم اصل اول، آشنایی آنان با ادبیات خودشان یعنی ادبیات کودک و نوجوان است.

ظاهراً مدتی است که طرح کتاب و کتابخوانی در برخی از مناطق آموزش و پرورش استان تهران و چند شهرستان به منظور نهادینه کردن فرهنگ مطالعه، به مرحله اجرا گذاشته شده است. این طرح را چگونه ارزیابی می کنید؟

در حال حاضر در ۲۰ درصد مدارس آموزش و پرورش درسی با نام درس انشا و کتابخوانی داریم که مدت یک سال است به صورت آزمایشی در برخی مناطق سطح استانها اجرا می شود. در این ساعت، دانش آموزان علاقه مند، کتابهای مورد علاقه خود در زمینه دروس مختلف را انتخاب می کنند و کنفرانس می دهند. البته شیوه آموزش برای دوره های اول و دوم دبستان کمی متفاوت است و معلم باید در این ساعت کتابها را برای کودکان قرائت کند و جلسه پرسش و پاسخ ترتیب دهد. به هر حال، اگر ما بخواهیم ساعت انشا و کتابخوانی را پر بارتر کنیم و به عنوان یک ساعت رسمی، بچه ها را در آن ساعت ملزم به کتابخوانی کنیم، باید ادبیات کودکان را هم به همین نسبت تقویت کنیم. یعنی اگر ما بخواهیم ادبیات کودک و نوجوان مان رشد کند باید ساعت کتابخوانی در مدارس داشته باشیم و اگر بخواهیم این ساعت جدی و ماندگار باشد، باید ادبیات کودک را گسترش دهیم.

من فکر می کنم بین ادبیات کودک و نوجوان و ساعت کتابخوانی که بناست به عنوان یک برنامه درسی در متن برنامه های آموزشی جای گیرد، ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. باید واحد کتابخوانی به گونه ای اعمال شود که سیستم باز را تداعی کند. یعنی دانش آموز انتخابگر باشد و معلم تنها نقش هادی و راهنما را ایفا کند تا رغبت و علاقه در بچه ها ایجاد شود.

به نظر شما نحوه کتابخوانی در این ساعت به چه صورت باشد بهتر است؟ یعنی آیا باید کتابها الزاماً در همان ۲ ساعت درس کتابخوانی خوانده شوند یا نه؟

این موضوع دو گونه است در حالت اول، وقتی است که دو ساعت برای کتابخوانی در نظر گرفته شده است. در اینجا گاه دانش آموز در این ساعت حوصله کتابخوانی را دارد و در همان زمان این کار را انجام می دهد اما زمانی هم هست که دانش آموز تنها فرصت می کند در این دو ساعت کتاب مورد علاقه خود را پیدا کند در اینجا او باید کتاب را امانت گیرد و در طول هفته آن را بخواند. به نظر من اگر دانش آموزان ما در طول هفته تنها یک کتاب هم بخوانند، باید خیلی راضی باشیم.

در مورد این طرح آیا دانش آموزان کتابهایی را که می خوانند، باید الزاماً خلاصه نویسی هم بکنند؟ و اگر نه، چگونه مربی متوجه خواهد شد که کتاب امانتی دانش آموز خوانده شده است؟

آنهايي که در حوزه ادبيات کودکان کار می کنند، معتقدند که خلاصه نویسی عامل بازدارنده است و در واقع نوعی کتاب گریزی در کودک ایجاد می کند. آیا خود ما کتابهایی را که می خوانیم، خلاصه می کنیم؟

به نظر من باید دست دانش آموز را در این زمینه باز گذاشت یعنی نه به او بگوییم خلاصه نویسی کن و نه او را از این کار منع کنیم. چون برخی از دانش آموزان اصلاً از خلاصه نویسی لذت می برند یا راحت تر هستند که نظر خود را مکتوب ارائه دهند.

معلم می تواند برای اطمینان از اینکه دانش آموز حتماً کتاب را خوانده است، از آنها بخواهد که در مورد کتاب کنفرانس بدهند. طبیعی است که دانش آموزی که کتاب خود را با دقت خوانده است، به راحتی می تواند در مورد مطالب آن صحبت کند و نظریات خود را در مورد آن بگوید و حتی آن را نقد و بررسی کند.

البته معلم برای اینکه دانش آموز را به مطالعه بیشتر تشویق کند، باید تدبیرهای خاصی بیندیشد.

آیا برای اجرای این طرح در زمینه تجهیز کتابخانه های مدارس فعالیتی صورت گرفته است؟

فکر می کنم در این زمینه، فعالیت های زیادی انجام شده است. طبق اخبار واصله در کلاس های سوم، چهارم و پنجم، ۲۰ درصد مدارس طرح کتابخانه کلاسی اجرا می شود. به این ترتیب که در داخل هر کلاس، کتابخانه ای فراهم شده و کتابهای مورد نیاز هر کلاس در آن جای دارد که البته این طرح با اجرای ساعت انشا و کتابخوانی در ارتباط است. یعنی یکی از عواملی که سبب گسترش فرهنگ کتابخوانی بین دانش آموزان می شود، وجود همین کتابخانه های کلاسی است.

اما ناگفته نماند که این طرح برای آموزش و پرورش بسیار هزینه بر است بنابراین، برای اجرای آن، آموزش و پرورش و خانواده ها باید در کنار هم همکاری کنند. اهدافی تنها یک کتاب در طی سال از طرف خانواده ها می تواند بسیار ارزشمند باشد.

کتابهایی که بناست به دانش آموزان امانت داده شود موضوعات شان، حول محورهای خاصی است؟ مثلاً آیا اکثر کتاب های تاریخی یا مذهبی هستند؟

- یکی از اهداف کتابخانه های کلاسی این است که در راستای کتب درسی پیش بروند. بنابراین، کتابهایی که در زمینه دروس مختلف نقش کمک رسانی برای دانش آموزان را داشته باشد، اولویت دارند.

به فرض در کتاب فارسی سال چهارم تنها بحث کوتاهی در مورد زندگی فارابی گنجانده شده است. حال اگر کتابخانه کلاسی ما قوی باشد، باید در ارتباط با زندگی، فعالیتها و علایق این شخصیت اطلاعات کافی یا نسبتاً کافی در اختیار مخاطبان قرار دهد.

فکر نمی کنید که اولویت دادن به کتابهای مربوط به کتب درسی سبب شود که نویسندگان مختلف به نگارش این نوع کتابها ترغیب شوند و در واقع بازار سفارش نویسی رواج پیدا کند؟

در حال حاضر کتابهای علمی، سرگذشت نامه،

نخستین شعر برای کودکان، لایلی و نخستین شاعر، مادر است. ادبیات کودک، مادر ادبیات بزرگسال است.

مشکل عمده ما در زمینه ادبیات کودک و نوجوان، فقدان نظریه پردازی و دیدگاه های فراگیر و تحلیلی است.

با اینکه نزدیک به یک قرن از عمر ادبیات کودک و نوجوان مامی گذرد هنوز هم دانشگاه ها توجهی به آن ندارند.

اگر به کتابهای درسی دوره راهنمایی و دبیرستان نگاه کنیم، در سال های گذشته، هیچ نامی از ادبیات کودک و نوجوان در آموزش و پرورش نبوده است. به جز امسال که در کتب پیش دانشگاهی، اشاره کوتاهی - حدود ۲ یا ۳ صفحه - به ادبیات کودک شده است.

تاریخی و مذهبی ما از رشد کمی خوبی برخوردار هستند، اما به این معنا نیست که هر کاری در این زمینه پذیرفته شود. ظاهراً در آموزش و پرورش، شورایی به نام شورای حمایت از کتابهای مناسب وجود دارد که تمام این کتابها باید از این شورا بگذرند. هر چند معتقد هستیم که باید به نویسندگان فرصت داد.

این طرح در چه زمانی بناست به صورت سراسری اجرا شود؟

طرح کتابخانه کلاسی و طرح زنگ کتابخوانی، لازم و ملزوم یکدیگرند و اجرای آن با توجه به اینکه بناست کارشناسی و ارزیابی شود و از طرفی تجهیز کتابخانه ها به سادگی ممکن نیست و بار مالی سنگینی به آموزش و پرورش تحمیل می کند، زمان نسبتاً زیادی نیاز دارد. سراسری شدن آن منوط به موفقیت در اجرای این طرح در ۲۰ درصد مدارس آموزش و پرورش است که به صورت آزمایشی طرح در آنها اجرا می شود.

من فکر می کنم اگر کتابخانه های مدارس با مشارکت خانواده ها غنی شود، اجرای این طرح مفید خواهد بود.